

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۳۶)

پنج‌شنبه ۲۳-۰۵-۱۴۳۴؛ ۱۵-۰۱-۱۳۹۲؛ ۰۴-۰۴-۲۰۱۳

I. فص حکمت نفثی در کلمه شبی

1. متن و ترجمه:

بعضی از ما اظهار جهل می‌نماید در علم خود و می‌گوید، "وَالْعَجْرُ عَنْ ذِكْرِ الْإِدْرَاكِ إِدْرَاكٌ" (و عجز از درک إدراک است)، و برخی از ما علم یافت و مثل این را نگفت، و آن برترین قول است، بلکه علم او را سکوت بخشید، چنانچه او (آن دیگری) را عجز بخشید. و این برترین عالم است به الله. و نیست این علم مگر برای خاتم رسل و خاتم اولیاء، و هیچ یک از انبیاء و رسل ندیده‌است آن را مگر از مشکات رسول خاتم، و هیچ یک از اولیاء ندیده‌است آن را مگر از مشکات ولی خاتم، حتی رسل نمی‌بینند آن را – هنگامی که می‌بینند آن را- مگر از مشکات خاتم اولیاء، چه رسالت و نبوت- یعنی نبوت تشریع، و رسالت آن- منقطع می‌شوند، ولی ولایت هرگز منقطع نمی‌شود.

فَالْمُرْسَلُونَ، مِنْ كَوْنِهِمْ أَوْلِيَاءٌ، لَا يَرَوْنَ مَا ذَكَرْنَاهُ إِلَّا مِنْ مَشْكَاةِ خَاتَمِ الْأَوْلِيَاءِ، فَكَيْفَ مِنْ دُونِهِمْ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ؟ وَإِنْ كَانَ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ تَابِعاً فِي الْحُكْمِ لِمَا جَاءَ بِهِ خَاتَمُ الرُّسُلِ مِنَ التَّشْرِيعِ، فَذَلِكَ لَا يَقْدَحُ فِي مَقَامِهِ وَلَا يُنَاقِضُ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ مِنْ وَجْهِ يَكُونُ أَنْزَلَ كَمَا أَنَّهُ مِنْ وَجْهِ يَكُونُ أَعْلَى. وَقَدْ ظَهَرَ فِي ظَاهِرِ شَرْعِنَا مَا يُؤَيِّدُ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ فِي فَضْلِ عَمَرٍ فِي أُسَارَى بَدْرِ بِالْحُكْمِ فِيهِمْ، وَ فِي تَأْيِيرِ النَّحْلِ. فَمَا يَلْزَمُ الْكَامِلُ أَنْ يَكُونَ لَهُ التَّقْدُمُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ فِي كُلِّ مَرْتَبَةٍ، وَ إِنَّمَا نَظَرُ الرِّجَالِ إِلَى التَّقْدُمِ فِي رُتْبَةِ الْعِلْمِ بِاللَّهِ. هُنَالِكَ مَطْلَبُهُمْ. وَ أَمَا حَوَادِثُ الْأَكْوَانِ فَلَا تَعْلُقُ لِحَوَاطِرِهِمْ بِهَا، فَتَحَقِّقْ مَا ذَكَرْنَاهُ.

پس، مرسلون، از حیث ولی بودن‌شان، نمی‌بینند آنچه را ذکر نمودیم مگر از مشکات خاتم اولیاء، تا چه رسد به کسانی از اولیاء که پایین‌تر از ایشان هستند؟! هرچند خاتم اولیاء در حکم تابع آن چیزی است که خاتم رسل آورده است از تشریع، و این آسیبی نمی‌رساند به مقام او و نقض نمی‌کند آنچه را گفتیم، چه او از وجهی پایین‌تر است چنانچه از وجهی [دیگر] برتر است. و ظاهر شده است در ظاهر شرع آنچه تأیید می‌کند آنچه را گفتیم، در برتری عمر در مورد اسیران [جنگ] بدر با حکم کردن درباره آنها، و در [حدیث] تأییر نخل. و لازم نیست که امل تقدّم داشته باشد در هر چیزی و در هر مرتبه‌ای، و مردان را نظر تنها در تقدّم در رتبه علم به الله است، آنجاست مطلوب آنان. و اما حوادث اکوان، خواطر ایشان تعلقی به آنها ندارد. پس، تحقق بخش آنچه را یاد کردیم!

وَلَمَّا مَثَلَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - النَّبُوَّةَ بِالْحَائِطِ مِنَ اللَّيْلِ وَ قَدْ كَمُلَ سَوَى مُوَضِعِ لَبَنَةٍ، فَكَانَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - تِلْكَ اللَّبَنَةُ. غَيْرَ أَنَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - لَا يَرَاهَا إِلَّا كَمَا قَالَ لَبَنَةٌ وَاحِدَةٌ.

و چون نبی- صلی الله علیه و سلم- نبوت را به مثل دیواری از خشت همانند کرد که کامل شده بود مگر جای یک خشت، او- صلی الله علیه و سلم- همان خشت بود، جز این که او- صلی الله علیه و سلم- نمی‌بیند آن را چنانچه فرمود مگر یک خشت. و أَمَّا خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ، فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ هَذِهِ الرُّوْيَا، فَبَرَى مَا مَثَلَهُ بِهِ رَسُولُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، وَ بَرَى فِي الْحَائِطِ مُوَضِعَ لَبَنَتَيْنِ، وَ اللَّيْلُ مِنْ ذَهَبٍ وَ فَضَّةٍ. فَبَرَى اللَّبَنَتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَنْقُصُ الْحَائِطُ عَنْهُمَا وَ تَكْمُلُ بِهِمَا، لَبَنَةٌ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةٌ فَضَّةٍ. فَلَا بُدَّ أَنْ يَرَى نَفْسُهُ تَنْطَبِعُ فِي مُوَضِعِ تَبْيِكِ اللَّبَنَتَيْنِ، فَيَكُونُ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ تَبْيِكَ اللَّبَنَتَيْنِ. فَيَكْمُلُ الْحَائِطُ.

و اما خاتم اولیاء، نیز ناگزیر همین رؤیا را خواهد بود، و ببیند آنچه را رسول- صلی الله علیه و سلم- مثل زد به آن، ولی ببیند در دیوار جای دو خشت را [خالی]، و خشت از طلا و نقره است. ببیند دو خشتی را که دیوار کم دارد آنها را و کامل می‌شود با آن دو، خشتی از طلا است و خشتی از نقره. پس، ببیند خود را که قرار می‌گیرد در جای آن دو خشت. بنابراین، خاتم اولیاء آن دو خشت است، و کامل می‌شود دیوار.

وَ السَّبَبُ الْمَوْجِبُ لِكُونِهِ رَأَاهَا لَبَنَتَيْنِ أَنَّهُ تَابِعٌ لِشَرْعِ خَاتَمِ الرُّسُلِ فِي الظَّاهِرِ وَ هُوَ مُوَضِعُ اللَّبَنَةِ الْفِضَّةِ، وَ هُوَ ظَاهِرٌ وَ مَا يَتَّبِعُهُ فِيهِ مِنَ الْأَحْكَامِ، كَمَا هُوَ آخِذٌ عَنِ اللَّهِ فِي السِّرِّ مَا هُوَ بِالصُّورَةِ الظَّاهِرَةِ مُتَّبِعٌ فِيهِ، لِأَنَّهُ يَرَى الْأَمْرَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَرَاهُ هَكَذَا وَ هُوَ مُوَضِعُ اللَّبَنَةِ الذَّهَبِيَّةِ فِي الْبَاطِنِ، فَإِنَّهُ أَخَذَ مِنَ الْمُعْدِنِ الَّذِي يَأْخُذُ مِنْهُ الْمَلَكُ الَّذِي يُوجِبِي بِهِ إِلَى الرَّسُولِ.

سببی که موجب می‌شود آن را دو خشت ببیند آن است که او تابع شرع خاتم رسولان است در ظاهر، و او جای خشت نقره‌ای است، و آن ظاهر اوست و آنچه متابعت می‌کند او را در آن از احکام، چنانچه او گیرنده است از خدا در سر آنچه را او در صورت ظاهری متابعت است در آن، زیرا او می‌بیند امر را همان سان که هست، و باید که چنین ببیندش، پس او جای خشت طلایی است در باطن، زیرا او می‌گیرد از همان معدنی که می‌گیرد از آن فرشته‌ای که آن را وحی می‌نماید به رسول.

فَإِنْ فَهَمْتَ مَا أَشْرُثَ بِهِ فَقَدْ حَصَلَ لَكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ بِكُلِّ شَيْءٍ. فَكُلُّ نَبِيٍّ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى آخِرِ نَبِيٍّ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ يَأْخُذُ إِلَّا مِنْ مَشَاكَاةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَ إِنْ تَأَخَّرَ وَجُودُ طَيْبَتِهِ، فَإِنَّهُ بِحَقِيقَتِهِ مُوجُودٌ، وَ هُوَ قَوْلُهُ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - "كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ". وَ غَيْرُهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَا كَانَ نَبِيًّا إِلَّا حِينَ بُعِثَ.

پس، اگر فهمیدی آنچه را اشاره کردیم بدان، حاصل شده باشد برایت علم نافع به هر چیزی. پس، هر نبی‌ایی از آدم تا آخرین، هیچ یک از ایشان نیست مگر آن که از مشکات خاتم انبیاء می‌گیرد هر چند تأخر داشته باشد وجود طینت (گلی) او، زیرا به حقیقت خود موجود بوده است، و این همان قول او- صلی الله علیه و سلم- است که فرمود، "نبی بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود"، و غیر او از انبیاء نبی نبودند مگر هنگامی که مبعوث شده بودند.

وَ كَذَلِكَ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ كَانَ وَلِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ، وَ غَيْرُهُ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ مَا كَانَ وَلِيًّا إِلَّا بَعْدَ تَحْصِيلِهِ شَرَائِطَ الْوَلَايَةِ مِنَ الْأَخْلَاقِ الْإِلَهِيَّةِ فِي الْإِتِّصَافِ بِهَا مِنْ كَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى تُسَمَّى "بِالْوَلِيِّ الْحَمِيدِ". فَخَاتَمُ الرُّسُلِ مِنْ حَيْثُ وَلَايَتِهِ، نَسَبُهُ مَعَ الْخَاتَمِ لِلْوَلَايَةِ نَسَبُهُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ مَعَهُ، فَإِنَّهُ الْوَلِيُّ الرَّسُولُ النَّبِيُّ.

و همین‌سان خاتم اولیاء ولی بوده است در حالی که آدم بین آب و گل بود، و غیر او از اولیاء ولی نبودند مگر بعد تحصیل شرائط ولایت، از اخلاق الهی در اتصاف به آنها، چه الله- تعالی- "الولی الحمید" نامیده می‌شود. پس، خاتم رسولان از حیث ولایتش، نسبتش به خاتم ولایت نسبت انبیاء و رسل است به او، چه او ولی و رسول و نبی است.

وَ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ الْوَلِيُّ الْوَارِثُ الْأَخِذُ عَنِ الْأَصْلِ الْمُشَاهِدِ لِلْمَرَاتِبِ. وَ هُوَ حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِ مُحَمَّدٍ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مُقَدِّمُ الْجَمَاعَةِ وَ سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ فِي فَتْحِ بَابِ الشَّفَاعَةِ. فَعَيَّنَ حَالًا خَاصًّا مَا عَمَّمَ.

و خاتم اولیاء ولی وارث و گیرنده از اصل و مشاهد مراتب است. و او حسنه‌ای است از حسنات خاتم مُرْسَل، محمد- صلی الله علیه و سلم-، پیش داشته شده جماعت و سید فرزندان آدم در گشودن باب شفاعت. پس، تعیین فرمود حالی خاص را که تعمیم نیافت.

وَ فِي هَذَا الْحَالِ الْخَاصِّ تَقَدَّمَ عَلَى الْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ، فَإِنَّ الرَّحْمَنَ مَا شَفَعَ عِنْدَ الْمُنتَقِمِ فِي أَهْلِ الْبَلَاءِ إِلَّا بَعْدَ شَفَاعَةِ الشَّافِعِينَ. فَقَارَ مُحَمَّدٌ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِالسِّيَادَةِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْخَاصِّ. فَمَنْ فِيهِمُ الْمَرَاتِبُ وَ الْمَقَامَاتُ لَمْ يَعْمُرْ عَلَيْهِ قَبُولُ مِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ.

و در این حال خاص، تقدّم یافت برای اسماء الهیه، چه "الرَّحْمَن" شفاعت نکرد نزد "المنتقم" درباره اهل بلاء مگر بعد شفاعت شفاعت‌گران. پس، محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- دست یافت به سیادت در این مقام خاص، و هر کس که مراتب و مقامات را بفهمد، قبول مثل چنین سخنی برای او دشوار نباشد.

2. **گفتاری از شیخ ابن عربی در ختم ولایت:** شیخ ابن عربی در پاسخ سوالات حکیم ترمذی در فتوحات (ت. عثمان یحیی، جلد ۱۲، ۱۲۲-۱۱۹) چنین گفته است:

سؤال سیزدهم: اگر بگویی کیست که شایستگی خاتم اولیاء بودن را دارد چنانچه محمد- ص- شایستگی خاتم نبوت بودن را داشت؟ در جواب می‌گوییم: ختم دو ختم است: ختمی که خدا ختم فرمود به آن ولایت را به نحو إطلاق، و ختمی که خدا ختم می‌فرماید با آن ولایت محمدی را. اما ختم ولایت [به نحو إطلاق]، عیسی- ع- است. او ولی است با نبوت مطلقه در زمان این امت، و حایلی واقع شده است بین او و بین نبوت تشریع و رسالت. نازل می‌شود در آخر زمان به عنوان وارثی خاتم، ولی‌ایی نیست بعد او با نبوت مطلقه. چنانچه محمد- ص- خاتم نبوت است، نبوت تشریعی بعد او نیست، هر چند مثل عیسی بعد او باشد، از رسولان اولی العزم و انبیاء خاص، و لیکن زوال یافته است حکمش از این مقام به خاطر آن که حکم زمانی که بر آن است برای غیر اوست. [عیسی] نازل می‌شود به عنوان ولی‌ی دارای نبوت مطلقه، شریک او هستند در آن اولیاء محمدی. پس او از ماست، و او سید ماست! اول این امر نبیی بود- و او آدم بود- و آخر آن نبیی است- و او عیسی است، مرادم نبوت اختصاص است. پس، برای او- علیه السلام- روز قیامت، دو حشر است، حشری با ما، و حشری با رسل، و حشری با انبیاء [دارای نبوت تعریفی مانند اولیاء این امت].

### [ختم ولایت محمدی]

و اما ختم ولایت محمدی، او مردی است از عرب، کریم‌ترین آنها از حیث اصل و ید. و او در زمان ما امروز موجود است، او را شناختیم در سال پانصد و پنجاه و نه، و دیدیم علامتی را که برای او بود، حق را او پنهان نموده است از چشمان عبادش، ولی کشف فرمود آن را برای من در مدینه فاس تا دیدم خاتم ولایت را از او، و هو او خاتم نبوت مطلقه است، نمی‌دانند آن را بسیاری از مردم. و خدا مبتلا ساخته است او را به اهل انکار بر او در آنچه تحقق دارد به آن از حق در سرش از علم به او. و چنانچه خدا ختم فرمود به محمد- ص- نبوة شرائع را، خدا ختم فرمود با ختم محمدی ولایتی را که حاصل است از وراثت محمدی، که حاصل نمی‌شود از سائر انبیاء، چه از اولیاء باشند کسانی که ارث می‌برند از ابراهیم و موسی و عیسی. پس، اینان یافت می‌شوند بعد این ختم محمدی، و بعد او یافت نشود ولی‌ی بر قلب محمد- ص-. این است معنای خاتم ولایت محمدی.

### [ختم ولایت عامه]

و اما ختم ولایت عامّه، که یافت نشود بعد او ولیّی، عیسی- ع- است. و ملاقات کردیم با جماعتی از کسانی که بر قلب عیسی- ع- و غیر او از رسل- ع- بودند، و جمع شدیم با دو صاحب خود عبد الله [بدر الحبشی] و اسماعیل بن سودکین و بین این ختم، و دعا کردیم بر آن دو و بهره بردیم از آن- و الحمد لله!

### 3. نقدی بر شرح ابن ترکه: ابن ترکه (جلد ۱، ص ۲۰۱-۲۰۰) برداشتی از سخن شیخ دارد که آن را همراه با پاورقی مولی

جمشید نوری می‌آوریم: سپس در کلام شیخ دلالتی است بر این که او خاتم ولایت خاصّ محمدی است و او دیده است آن رؤیاء مذکور را بر آن وجه مقرر و تصریح کرده است بدان در فتوحات که آن برای او ظاهر شده است در سال پانصد و پنجاه و نه در مدینه فاس و آن دلالت دارد که آن از جمله اموری است که خدا خاصّ او قرار داده است از ولایت محمدیه، نه ولایت عامّه، همان گونه که دلالت دارد، اگر حساب شود با آن زمان ظهور این کتاب، که آن لبّ آن چیزی است که ظاهر شده است برایش از معارف ختمیه و خصائص آن، بنا بر آنچه پی می‌برد بدان شخص تیز فهم.

مولی جمشید نوری: شکی نیست با توجه به ضروری دین اسلام- که عموم محققین به حقّ بر آن هستند- که این منزلت عالی و غایت بلند، که ختم ولایت خاصه محمدیه و مهدویت اختصاصی فاطمیه نامیده می‌شود، که فقط خاصّ حضرت مهدویه فاطمیه است از روی اصالت. پس، اگر این شیخ عربی اراده و ادّعیای نیابت او- علیه السلام- را داشت در عهد و زمان خود، مضایقه‌ای در آن نباشد بعد استیفای شرائط نیابت به طور تمام- و آن محل کلام است نزد بسیاری از عرفاء اثنا عشریه- و اگر اراده و ادّعیای آن را داشته باشد از روی اصالت، آن کفر و زندقه و ضلالت است.

و در عبارات این شیخ در بسیاری از رسائل و کتاب‌هایش- به ویژه مواضعی از فتوحات- تصریح شده است که آن منزلت علیا خاص حضرت مهدویه محمدیه بیضاء، و علویه علیا، و فاطمیه زهراء است، پس باید سائر کلمات او را که از ظاهرش برداشت می‌شود که او خاتم ولایت خاصه است به نحو اصالت از معنای ظاهری باطل فاسد کاسدش برگرداند. و معنای مراد از نیابت همان مظهریت است، نه چیزی دیگر- بگير این را!!

و من خود رساله‌ای منفرد از این شیخ عربی معروف دیده‌ام در اثبات ختم ولایت خاص دولت محمدیه مخصوص حضرت مهدی موعود موجود منتظر قائم به امر الله از اهل بیت محمد- صلی الله علیه و آله- از فرزندان فاطمه- علیها السلام، که شرح کرده است آن را بعضی از شاگردانش که آگاه بوده است بر اسرار امر، و آشکارا نوشته است و تصریح نموده است به این که این مطلب عالی متواتر است در معنا از کثرت ورود اخبار در تصریح و تنصیص بر آن، و استدلال کرده است بر بطلان آنچه آورده شده است در خلاف آن با ادله واضح و بینات باهر.

و این رساله با شرحش موجود است هم اینکه نزد این کمترین خلیقه، به عاریت گرفته شده از بعضی علماء معاصر دین، و رساله به خط قدیم عتیقه زیبایی است.

### 4. شرح جندی: موبدالدین جندی نیز در شرح خود (ص ۲۴۹-۲۴۵) چنین آورده است:

او- رضی الله عنه- فرمود: وَمِنَّا مَنْ عَلِمَ فَلَمْ يَقُلْ مِثْلَ هَذَا وَهُوَ أَعْلَى الْقَوْلِ، بَلْ أَعْطَاهُ الْعِلْمَ السُّكُوتَ، كَمَا أَعْطَاهُ الْعَجْزَ. وَ هَذَا هُوَ أَعْلَى عَالِمٍ بِاللَّهِ. وَ لَيْسَ هَذَا الْعِلْمُ إِلَّا لِحَاظِ الرُّسُلِ وَ خَاتَمِ الْأَوْلِيَاءِ، وَ مَا يَرَاهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ إِلَّا مِنْ مَشَاكَاةِ الرُّسُولِ الْحَاقِمِ، وَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ إِلَّا مِنْ مَشَاكَاةِ الْوَلِيِّ الْحَاقِمِ.

(و برخی از ما علم یافت و مثل این را نگفت، و آن برترین قول است، بلکه علم او را سکوت بخشید، چنانچه او (آن دیگری) را عجز بخشید. و این برترین عالم است به الله. و نیست این علم مگر برای خاتم رسل و خاتم اولیاء، و هیچ یک از انبیاء و رسل ندیده‌است آن را مگر از مشاکات رسول خاتم، و هیچ یک از اولیاء ندیده‌است آن را مگر از مشکات ولی خاتم.)

این عبد- که خدا تأیید فرمایدش به توسط خود- می‌گوید: متحقّق به این شهود در این مقام کسی است که عین ثابت و صورت معلومیت او برای الله در ازل مخصوص نیست به خصوصیتی جزوی، بلکه محیط کلی است در مظهریت خود از روی إحاطه اُحدی جمعی، که جمع می‌کند در مظهریت عین غیبی خود حقائق همه مظهریات را، و آن عین اعیان و حقیقت حقائق است ... تجلّی در این مقام إحاطه به غایت علم و سکوت و عدم حیرت می‌بخشد او را، بلکه می‌بخشد او را تحقّق به کلّ حقیقت- چنانچه کلّ هست- و سکوت، و این شهود نباشد مگر برای حقیقت انسانی کمالی محمدی ازلی و ابدی ختمی، و آن حقیقة الحقائق اُحدی جمعی ازلی ابدی بین جمیع جمعیات سرمدی است. پس، فهم کن!

و چون خدا روزی تو فرماید فهم آن را و کشف آن با ایمان به آنچه را گفتیم، بدان که این حقیقت جمعی اُحدی کمالی تعینّی دارد اُحدی جمعی کمالی در مرتبه [ظاهریت و] باطنیت خود، و غیب و ملکوتش. پس، ظاهریتش نبوّت است، و باطنیتش ولایت.... اَمّا ظاهریتش- و آن جهت نبوّتش است-، آینه ذات ألوهیت و مظهر و مجلا و منظر آن و عرش اُحدیت جمعی حقائق وجوبی و احکام فعلی ربوبیت است. و باطن آن- که ولایتش است- آینه هویت حقیقت اُحدی جمعی مطلق است. و برای هر یک از دو مرتبه نبوّت و ولایت جمع و تفصیلی است.

و جمع دو جمع است: جمع قبل تفصیل، و جمع بعد تفصیل. و برای هر یک از این دو جمع تعینّی است در دو مرتبه فعل و تأثیر و وجود، و انفعال و تأثر [و امکان] و جمع بین دو جمع در اُحدیت جمع دو مرتبه است.

جمع اول در مرتبه اولی علیا برای حقائق وجوب و ألوهیت و رقائق أسماء و ربوبیت است، که آن برای خدای واحد قهار احد است، و مظهر ظاهر این جمع در مقام تفصیل مجموع عوالم است، امری و خلقی‌شان با کثرت اجناس و انواع‌شان و تفصیل غیر متناهی و گستردگی‌شان، به خاطر آن که ظهور آثار الهی و احکام أسماء ربوبی به نحو تمام و تفصیل در همه عالم است. پس، جمیع عوالم مظاهر تفصیل أسماء الهی است، و ألوهیتی که دارای این جمعیت محیط به حقائق فعل و تأثیر و وجوب ذاتی مستلزم جمعیت جمع حقائق کونیه انفعالیه تفصیلیه است بر تام‌ترین وجه، تا ظاهر نماید آثار و احکامش را، و آن مجموع عالم است، و مظهرش در مرتبه جمع اول جامع قبل تفصیل در مرتبه مظهریت جمعی آدم- علیه السلام- است و او انسان اول است، و از آن است تفصیل احدثی جمعی، چنانچه جمع قبل تفصیل اسمائی برای الله است، همان گونه که احدثیت جمع جمع اول بعد تفصیل مظهری کیانی عالمی برای اولین انسان است از حیث صورت.

و تفصیل احدثی جمعی مظهری از او بر دو وجه است: معنوی و صوری، زیرا هر یک از دو جمع در هر یک از دو مرتبه ظهور و بطون- یعنی ولایت و نبوت- یا جمع الفرق است، یا جمع الجمع است. پس، جمعیتی که در آدم- علیه السلام- بود جمعیت احدثی جمعیت صور مظهری عنصری انسانی است قبل تفصیل، و آن صورت جمع تجمع ظاهریت مظاهر احدثی جمعی است. و این جمع در مرتبه تفصیل جمعی مظاهری دارد که کمترین نوع انسانی از انبیاء و اولیاء از آدم- علیه السلام- تا ختم ظاهر و ختم باطن باشند، و تفصیل جمعیت الهی جمیع أسماء- که به شمارش در نمی‌آید- ظاهر می‌باشد با تفصیل در تفصیل صور عالم فرقانی چنانچه گذشت. پس، صور حجابیات جمعیت این تفصیل فرقانی جمعی همان کفار مذکورون در قرآن می‌باشند از فراعنه، و تفصیل احدثی جمعی انسانی نوری حقی در انسان‌های کامل می‌باشند تا ختم، و ختم احدثیت جمع جمعی انسانی است، و برای این مرتبه است احدثیت جمع جمیع محامد و کمالات ذاتی و الهی:

پس اگر در مرتبه مظاهری انسانی کمالی باشد- که نبوت است-، انسان قائم به این احدثیت جمعی کمالی خاتم انبیاء و رسل، محمد بن عبد الله، المصطفی، رسول الله و خاتم النبیین- صلی الله علیه و سلم- است، برگزید او را خدا به خاطر کمال احدثیت جمع الجمع حکمت‌های الهی ربانی و حقائق وجوبی فعلی مؤثر در مرتبه کمالی انسانی، و او همان حامل لواء حمد و حمد حمد است، که مأوای جمیع محامد جمع و مجامع حمد است.

و این حقیقت ختمی نبوی با خبر می‌کند جمیع حقائق مظهری انسانی را از حقائق جمع الهی، و برای همین، نبی بود در حالی که آدم بین آب و گل بود، و تعینی برای حقیقت آدم نبود مگر در آب الهی، و آن آب حیات و طهارت فطری است که در نفس نبوت است. پس فهم کن!

و اگر احدثیت جمع جمیع کمالات و محامد مذکور در باطن مرتبه کمالی انسانی الهی ذاتی باشد- که آن همان ولایت است- انسان قائم به باطن احدثیت جمع جمیع کمالات است، چنانچه احدثیت جمع جمع خصوصی باشد، خاتم ولایت محمدی خاص است، و او کامل‌ترین ورثه محمد- صلی الله علیه و سلم- است در مرتبت ختمی، و چنانچه احدثیت جمع جمع عالم در روح باطن احدثیت جمعی انسانی کمالی باشد، انسان قائم به آن عیسی روح الله و کلمه اوست، که خاتم ولایت عامه به طور مطلق است در آخر نشأه مخصوص او به ولایت. و چون دانستی این اصول را، دانسته باشی که اسم حقیقت انسانی کمالی جمعی احدثی بر سبیل مطابقت "محمد" است. پس، اگر جمعیت از حیث ظاهریت و نبوت باشد، مظهرش احدثیت جمع جمع حقائق وجوبی و نسبت‌های الهی و ربوبی است، و برای این جمع اختصاصی ختمی روح و معنایی و صورتی است. صورت جمع می‌کند بین روح و معنی، زیرا آن احدثیت جمع معنوی و روحی و لوازم و خصائص آنهاست، و چون اجتماع یابند حقائق و معانی اجتماعی احدثی، ظاهر شود بر آنها صورت تسویه الهی، و خدا بدمد در آن با نفس رحمانی خود روح احدثی جمعی کمالی‌ایی را که جامع بین جمعیت روحی و جمعیت معنوی حقیقی و جمعیت جسدانی بشری است، [و] او محمد- صلی الله علیه و سلم- است، و مخصوص به جمعیت مظاهری ابو البشر است. و مخصوص به جمعیت روح، باطنی روح الله و کلمه اوست. و مخصوص به جمعیت جمع بین جمعیت احدثی مذکور در باطن مرتبه معنوی حقیقی، خاتم ولایت خاصه محمد بن علی بن محمد بن محمد بن محمد بن العربی انشاء کننده فصوص- رضی الله عنه- است [پاورقی سید جلال الدین آشتیانی: می‌گویم جامع بین مرتبه روحانی باطنی و مظاهری ولی مطلق است که ولایتش بر قلب حقیقت محمدیه است، و از آن تعبیر می‌شود به ولایت خاصه، که علی بن ابی طالب است به اعتباری، و مهدی موعود به اعتباری دیگر، به خاطر جمع نمودن‌شان بین نسبت معنوی و مظاهری]. و جمعیت این ختم جامع بین روح جمعیت و معنا و صورت آن، که مستلزم ظاهریت آن است با حقیقت و فحوای آن، و نسبتش به خاتم نبوت نسبت فرزند صلبی است به حقیقت و نسبت روح نسبت به فرزند غیر صلبی، و ختمیت بطون و ولایت مشترک است بین این دو، و پی نبرد مقام این ختم خصوصی نشد از اولیاء الله متقدم مگر امام علامه محمد بن علی ترمذی حکیم، صاحب نوادر الأصول...